

## مقالات سید شهیدان اهل قلم

### راز سرزمین آفتاب

از میان کشورهای این سوی کره زمین، ژاپن تنها کشوری است که توانسته در تقدیر تاریخی دنیای جدید شریک شود و به توسعه تکنولوژی که تنها نشانه این امر است دست یابد و حتی در رقابت با آمریکا تا آنجا پیش رود که بتواند فود را همچون طلا به دار تاریخ فردا ببیند و مظهر تمدن شرق، که تاریخ فردا تاریخ تمدن شرق است.

شبی دیگر بر تاریخ این سیاره گذشته و اکنون نوبت آن است که فورشید یک بار دیگر سر از مشرق زمین بر آورد. در این مدار که می گویم، یک شبانه روز هزار و چهارصد سال به طول می انجامد و آنان که این سفنان را به جنون نویسنده اش مواله نمی دهند، شاید که تسلیم میرت فویش نشوند و در این سفنان غور کنند.

در اینکه سپیده تمدن شرق سر زده است تردیدی نیست و چه بسیارند از میان غربیان نیز کسانی که این حقیقت را، همچون جانورانی که وقوع زلزله را پیشاپیش احساس می کنند، دریافته اند و به فروپاشی ایمان آورده اند و حتی طلوع ستاره تقدیر را در ناصیه شرق دیده اند...

و اما درباره ژاپن - چه آن گونه باشد و چه نباشد - در جواب به این سؤال نخستین که در میان ممالک این سوی سیاره زمین چرا فقط اوست که ملحق به تاریخ تمدن غرب شده است چه باید گفت؟ وضع کنونی کشورهای دیگری چون کره و هنگ کنگ و تایوان و تایلند... از لحاظ توسعه اقتصادی، در کنار واقعیت ژاپن، می تواند ما را به این

نتیجه برساند که خصوصیات رومی نژاد زرد در این میان نمی تواند خالی از تأثیر باشد.  
اما آیا همه واقعیت همین است؟

پژوهشگران و نویسندگانی که درباره ژاپن نوشته اند غالباً اذعان دارند که ژاپن با حفظ هویت سنتی فویش توانسته است به توسعه تکنولوژی و سرمایه داری دست یابد و این اگر چه مطلق واقعیت نیست، اما با آن بیگانه هم نیست. با صرف نظر از این بحث که آیا جمع سنت و تمدد ممکن است یا خیر، روی دیگر این سخن آن است که در ژاپن، مقاومت های سنتی و مذهبی در برابر تمدد به مراتب از همه کشورهای دیگر مشرق زمین کمتر است و به اعتقاد من راز سرزمین آفتاب در همین جاست و راز همواره در همان جا نهفته است که کمتر به جست و جوی آن بر می آیند.

به تعبیر روشن تر، جمع سنت و تمدد ممکن نیست و اگر در سرزمین آفتاب این جمع امکان یافته، از آن روی است که از یک سو مقاومت سنت ژاپنی در برابر تمدن غرب و توسعه سرمایه داری از همه جای دیگر کم تر است و از سوی دیگر، در بطن سنت ژاپنی صفات و فصایصی وجود دارند که می توانند با توسعه تکنولوژی و تمدن سرمایه داری هم سویی و هم جیتی داشته باشند. میان خصوصیات رومی نژاد زرد و سنت های آنان نیز نسبتی خاص وجود دارد که علی رغم اهمیت بسیار، ناگزیریم از آن در گذریم.

رویکرد تاریخی اقوام و امم به توسعه تکنولوژی بلا استثناء با مقاومت بسیار جدی و سازش ناپذیر سنت و دین روبه رو شده است و علت عدم موفقیت کشورهای را نیز که مادر تکنولوژی نبوده اند، در همپایی با تمدن غرب، باید در همین جا جست و جو کرد، تا

آنجا که باید گفت با وجود این تعارض، حتی اگر سایر شرایط تاریخی نیز فراهم آیند، توسعه تکنولوژی محقق نخواهد شد و مراد از (ویکرد تاریخی نیز توجهی است که لازمه اش انصراف از سایر جهات است، و اگر نه، در سراسر دنیای امروز شاید جایی نباشد که میات مردمان بی نیاز و مستقل از محصولات تکنولوژی مدرن باقی مانده باشد. استفاده از اتومبیل و یخچال و جاروبرقی و ماشین لباس شویی و حتی تلویزیون و کامپیوتر می تواند تمت شرایطی خاص با سنت و دینداری جمع شود، اما رویکرد تاژ تاریخی به تمدن غرب – یعنی آنچه که در ژاپن امروز روی داده است – نمی تواند بدون انصراف از دین و سنت محقق شود، مگر آنکه در بطن دین و سنت یک قوم آمادگی لازم برای هم سوئی با آن موجود باشد، و نگارنده، اگر چه بسزا نمی داند که در تأیید مدعای خویش شاهد مثال از میان غربیان برگزیند، اما ناگزیر است که در این مقام به ماکس وبر و تحقیقات گران قدر او در جامعه شناسی تطبیقی ادیان و مذاهب اشاره کند. او با درک این حقیقت که واقعیت های تاریخی و اجتماعی را نمی توان در قالب های انتزاعی قوانین علمی محصور کرد، در انتقاد به ماتریالیسم تاریخی اظهار می داشت که در تحولات تاریخی جوامع نباید در جست و جوی عللی مشترک و ایجابی برآمد. نسبتی را که او بین تمدن سرمایه داری و پوریتانیسم یافته بود می توان صورتی دیگر از همین رابطه ای دانست که در این مقاله بین سنت ژاپنی شینتو و توسعه تکنولوژی در ژاپن برقرار می شود.

پوریتانیسم که صورت دنیازده مسیحیت است ماهیتی منطقی و ضد سنت دارد و به همین لحاظ، نه تنها در برابر (ویکرد اروپای شرقی به سرمایه داری و انقلاب تکنولوژیک

ممانعتی ندارد، بل با این اعتبار که در میان همه فِرَقِ پروتستان ها مقبول است و میات دنیایی انسان ها را عین تکلیف الهی شان می انگارد، به آن مدد می رساند. چه این گونه فرض کنیم که ظهور پروتستانتیسم - یا پوریتانیسم - ناشی از رویکرد غرب به تفکر منطقی، ضد سنت و علم زده است و چه آن گونه که وجود پروتستانتیسم را آماده گر بسط ماکمیت سرمایه داری و توسعه تکنولوژی بدانیم، مسلّم آن است که تمدن صنعتی، بالتّمام، تنها در جامعه ای بنیان می گیرد که در آن ممانعت های سنتی و مذهبی در برابر روح سودانگاران سرمایه داری و ماکمیت تکنیک و افلاق ملازم با آن وجود نداشته باشد. در جامعه آمریکا اکنون اقوامی چون « آمیش » ها - در پنسیلوانیا - وجود دارند که با اتکا به تفسیر فاصی که از مذهب کاتولیک دارند با تمدن جدید مخالفت می ورزند و حتی ظاهر جامعه فویش را از لحاظ معماری و شهرسازی و معیشت به صورت قرون وسطا مفظ کرده اند. در آمریکا این مقاومت ها آن قدر جدی است که حتی در هواپیما، هنگام عبور از آسمان اُتاوا، سرو مشروبات الکلی قدغن می شود!

توانایی ژاپن را در الحاق به تاریخ غرب باید در آنجا جست و جو کرد که در دین شینتو صفاتی آماده گر برای رویکرد تام به نظام سرمایه داری وجود دارد. دین شینتو ( شینتائو ) تفسیر فاصّ ژاپنی ها از تائوئیسم است و باید دانست که اگر تائوئیسم ژاپنی نسخه ای مکرر از همان صورت چینی آن می بود، بدون تردید در ژاپن نیز مقاومت سنتی در برابر روح سرمایه داری و تعلق به تکنیک، آن همه بود که این توجه تاریخی به تمدن غرب روی نمی نمود.

تمدن صنعتی ماهیتاً امکان قبول صورت های متعدد قومی ندارد و در هیچ جای دیگر از دنیا جز با همان صورتی که در غرب به خود گرفته است موجود نمی شود. تمدن تکنولوژیک ماهیتاً با هیچ شریعت دیگری نیز جمع نمی شود، چرا که خود در صورت یک شریعت ظهور یافته است، شریعتی که با آداب و سنن و نظام اخلاقی خاصّ خویش همراه است.

« شریعت » صورتِ عملی و مجموعه آدابی است که به حقیقت دین امکان ظهور می بخشد و بنابراین، اگر حقیقت دین را « صامت و فاقد جهتِ وجودی » فرض کنیم، شرایع مختلفی می توانند متناسب با تفسیرهای مختلف از یک حقیقت ثابت موجود شوند؛ اما چگونه ممکن است که یک حقیقت جهتِ وجودی نداشته باشد؟ حقیقت تکنولوژی یک صورتِ وجودی بیش ندارد و آن همین صورتی است که در غرب ظهور یافته است و هیچ دینی جز با انکار خویش نمی تواند روی به این حقیقت بیاورد، مگر آنکه آن رویکرد از مدّ ظاهر فراتر نرود – یعنی آنچه که در غالب ممالک جهان سوم روی داده است – و یا در ذات آن دین، همان طور که گذشت، آمادگی برای توجه ماهوی به تکنولوژی موجود باشد – یعنی آنچه که در ژاپن روی داده است.

تفسیر چینی آیین کنفوسیوس متکی بر رهبانیت و تزکیه فردی است، اما تفسیر ژاپنی آن – شینتویسم – چنین نیست. دین شینتو نه پیامبر دارد، نه کتاب مقدس و نه نظام تشریحی. نام شینتو نیز که در زبان چینی به معنای « راه فدایان است » است، شاید نخست بر اسطوره های اطلاق می شده که متضمن نسبت خاصّ این قوم با عالم

آفرینش و طبیعت خاص ژاپن بوده است. دور نیست که مذهب شینتو، بی آنکه بنیانگذاری داشته باشد، صورت همین اسطوره ها باشد که رفته رفته جمع آمده اند، چرا که اسطوره ها، در حقیقت امر، صور نوعی و یا مثال های آسمانی میات اقوام در طول تاریخ و عرصه محیشت آنان هستند.

در ادامه این مقاله سعی شده است که سنت خاص ژاپنی از آن لحاظ که می تواند قابل شریعت صنعتی دنیای جدید باشد مورد بحث واقع شود.

بسیاری از فصول ژاپنی ها که آنان را آماده قبول تمدن غرب ساخته منشأ گرفته از این اعتقاد است که آنان جزایر ژاپن را اولین مخلوق الهی می شمارند و نخستین میکادو را فرستاده ای از نسل الهه خورشید به ژاپن:

هنگامی که خلقت زمین و آسمان آغاز شد

فدایان در یک مجمع عالی گرد آمدند.

هزاران هزار فدا

به ربّ النوع آفتاب

مکومت عرش را بخشند

و به فرزند او نیز تمویل دادند

این سرزمین بهترین فوشه های گنده را.

او که سلطنتش همچون خدا خواهد بود،

به بلندای آسمان و زمین دوا خواهد یافت.

پرستش میکادو به مثابه فرزند و فرستاده آماتراسو - یکتا درفشنده آسمان - همواره در تمام طول تاریخ ژاپن مافظ و مدتی بوده که علی رغم وجود حکومت های متفاصم قبیله ای اجازه نداده است تا کشور واحد ژاپن از هم بپاشد. اگر امپراتور به مثابه مظهر ومدت ملی وجود نداشت، بازگشت امپراتور میجی - 1868 میلادی - بعد از هفت قرن حکومت شوگون ها امکان نمی یافت. « شوگون » لقبی است که سابقه تاریخی آن به جنگ های کهن با نژاد آینو می رسد که پیش از ژاپنی ها، قرن ها بر شمال مجمع الجزایر ژاپن حاکمیت داشته اند. ژاپنی ها از نژاد مغولی هستند، اما آینو از نژاد قفقازی و صامب پوستی سفید و ریشی سفید و ریشی انبوه. اکنون از این نژاد جز گروهی اندک که در هوکایدو زندگی می کنند باقی نمانده اند. لقب شوگون را امپراتور به یکی از سرداران خویش بخشیده بود، اما یوریموتو که از اواخر قرن دوازدهم میلادی بر اساس ژاپن حاکمیت یافت این لقب را میراث خانوادگی خویش گرفت تا خود و بازماندگانش به نام امپراتور بر ژاپن مکرانی کنند. حکومت او و فرزندانش در تاریخ ژاپن به نام باکوفو مشهور شد که مفهوم تمت اللفظی آن « حکومت فیما » یا « حکومت سپهسالاری » است. و در این هفت قرن، اگر چه عملاً شوگون ها بر ژاپن حکم می راندند، اما ولایت امپراتوران، چون سلسله مقدس و مطاعی که از ازل بر ژاپن حکم می رانده اند، هرگز مورد انکار قرار نگرفت. امپراتوران از جانب قیومت زمین

را بر عهده داشته اند و به این معنا، « کهنات دینی » و « سلطنت زمینی » چون دو وجه از یک امر واحد در وجود آنان به اتماد می رسیده اند. در زبان ژاپنی واژه « ماتسوریگوتو » هم به معنای « امور دینی » است و هم به معنای « حکومت »، و در کتاب مقدس « نیهون جی »، امپراتور ژاپن چون « فدای مجسم » مورد خطاب قرار گرفته است:

بنابراین، من... با کمال فزوع، عالی جناب اعلیٰ حضرت امپراتور ژاپن را که اکنون بر سرزمین هشت جزیره به عنوان فدای مجسم مکم می راند طرف خطاب می گیرم...

این تعلیم دینی موجود در متون مقدس دین شینتو تا سال 1946 میلادی در قانون اساسی حکومت ژاپن وجود داشت و هنوز هم اگر چه امپراتور از مقام مختلفی فویش در عرش امپراتوری به میان مردم نزول کرده، اما این اعتقاد، با تغییر صورت، خود را در دل ژاپنی ها زنده نگه داشته است. در پانزدهم اوت 1945، نه روز پس از بمباران اتمی هیروشیما و شش روز پس از بمباران اتمی ناگازاکی، مردم ژاپن برای نخستین بار صدای امپراتور را از رادیو شنیدند که می گفت امپراتور دیگر فدا نیست و بشری است همچون دیگران. انتمار دسته جمعی گروه هایی از مردمان در برابر کاخ امپراتوری پس از شنیدن سفنان او نشان می دهد که اعتقاد به الوهیت امپراتور و سلطنت ازی و ابدی میکادوها بر سرزمین آفتاب تابان و فوشه های پر بار برنج، تا کجا در قلوب و ارواح مردمان ریشه دار بوده است.



ومدت و اطاعتی را که از لوازم این رویکرد کلی تاریخی به غرب و تمدن آن است، پرستش میکادو به مثابه فدای مجسم ضمانت کرده است؛ پرستش ژاپن به مثابه اولین مخلوق الهی و وفاداری متعبدانه نسبت به مافوق نیز دو صورت متعین دیگر از همین روح تعبد هستند، ملازم با استماله ذاتی فرد انسانی در مذهب شینتو.

توسعه تکنولوژیک در مقیاس کلی و تاریخی به انسان هایی نیاز دارد که بتوانند از یک نظم انتزاعی که به سوی مطلق شدن میل می کند تبعیت کنند و فردیت خود را در جمعی با غایات مشترک مستمیل سازند. جامعه ای چنین، با مدینه مشرات اجتماعی، مورچگان و موربانه ها ئ زنبوران عسل قابل قیاس است و بر این قیاس، داعیه فردگرایی در غرب تزویری بیش نیست. فردیت انسان در تمدن غرب فردیت حقیقی نیست؛ فردیت او فردیت مورچه ای است که رشته جبر غرایز خویش را بر گردن دارد و از این روی، خود می انگرد که آزاد و مختار است، حال آنکه جبر صورت همان سپهری را یافته است که او در آن می زید. فردیت آن کس که مجبور است فردیت حقیقی نیست، چرا که حقیقت فردیت در اختیار کامل فعلیت میابد. مفهوم ومدت نیز هنگامی محقق می شود که افراد با غایات مشترکی اجتماع پیدا کنند و بنابراین، از جانب دیگر، ومدت نه چنان است که همواره ملازم به اجبار و ترک فردیت باشد.

وفاداری ژاپنی ها نسبت به امپراتوری تا آنجاست که این مقام از همان آغاز - پیش از میلاد مسیح - تا کنون در اختیار خانواده « یاماتو » بوده است. یعنی امپراتوری میراث ابدی خانواده یاماتو است که آنان را از نسل فدای آفتاب می انگارد.

امپراتور منشأ همه درفشندگی‌ها و مدلول همان آفتاب تابان و یا دایره سرفی است که بر پرچم ژاپن نقش بسته است.

بوشیدو نیز، که به صورتی راز آمیز و مطلق گرا ژاپنی‌ها را مسفر فویش داشته است، با وفاداری و حق شناسی مطلق نسبت به مهتران و بالادستان ظهور می‌یابد فرمانبرداری سامورایی‌ها نسبت به سرور و فرمانده فویش فراتر از همه تعهدات دیگر آنان قرار می‌گرفته، تا آنجا که حتی ارزش ذاتی فرد و حرمت فون نیز در عرض این وفاداری مطلق اعتباری نداشته است. از اینجا است که در این طریقت، انتمار – با شیوه خاصی که آن را هاراکیری می‌نامند – مظهر شرف و آزادمندی است و جنگاور دلیرتر آن کسی است که برای جبران شکست، یا اثبات وفاداری فویش، در فرو بردن فنجر به درون سینه اش کم‌تر تردید کند. سامرایی دلیر همواره دو شمشیر با فویش داشته است؛ شمشیری بلند برای پیکار با دشمن و شمشیری کوتاه‌تر برای انتمار.

این خصوصیت شگفت‌انگیز که در میان هیچ قوم دیگری وجود ندارد نشانه بی‌بدیل آن است که وطن پرستی و میکادوئیسم و صورت دیگری از همین روح که در وفاداری مطلق نسبت به مافوق ظهور یافته، در نزد ژاپنی‌ها حتی از حبّ نفس و حرمت فون نیز به فراتر نشسته است. آیین بوشیدو در هشت فصلت اخلاقی ظهور دارد: وفاداری، حق شناسی، جرأت، عدالت، صداقت، ادب، فویشتن داری و شرف. وفاداری و حق شناسی نسبت به سروران، امپراتور و وطن، جرأت در طریق فداکاری بی‌دریغ و جانبازی برای وطن و امپراتور، عدالت را ترک نمودن خواهی و عجب که مانع انجام دادن وظیفه جنگاوری

است... و شرف و آزادمندی در انتخاب مرگ. نظام بوروکراتیک کنونی نیز بر مبنای تسلیم محض و وفاداری بی قید و شرط نسبت به مافوق شکل گرفته که صورتی تازه از یک سنت کهن است. در نظامی چنین، فرد انسانی دارای اعتبار ذاتی نیست و فود اجازه نمی دهد که چیزی معارض با غایات مشترک جمعی بخواهد و به راحتی می تواند در طریق این غایات از فود درگذرد. در سنت بوروکراتیک ژاپنی - نظام رینگی - همکاری کارکنان در جهت منافع شرکت فقط با تسلیم محض و سر سپردن به یک سلسله مراتب طولی ممکن است؛ یعنی استماله فرد در جمع و تعبد و اطاعتی فارغ از هرگونه عصیان و متی تعقل.

در اساطیر شینتو، پرستش ژاپن و میکادو - امپراتور - به صورتی متلازم، هر یک مؤید دیگری هستند. در گزارشی مندرج در نشریه (Biblical World 1919) معتقدات ژاپنی ها بعد از پیروزی در جنگ جهانی اول چنین توصیف شده است:

ژاپنی ها مردم منتخب فدا هستند و ظهور فداوندی اختصاصاً در وجود امپراتور ژاپن تجلی یافته است. سرنوشت منطقی شینتو این است که یک دین جهانی و فرهنگ نجات بخش برای همه افراد بشر بوده باشد. وظیفه مردم و امپراتور ژاپن این است که این دین و فرهنگ را گسترش دهند تا جایی که امپراتور ژاپن فرمانروای رومانی و مادی سراسر عالم باشد. این فتح عالم باید از طریق صلح طلبانه صورت گیرد، اما به نظر منطقی می آید که اگر راه های مسالمت جویانه به نتیجه نرسید از قدرت عظیم امپراتوری استفاده شود.

پس وطن پرستی ژاپنی‌ها صورتی دینی و اساطیری دارد و از این لحاظ با ناسیونالیسم، به مفهوم امروزیون آن یکی نیست. وجود ژاپنی‌ها مسفر این روح وطن پرستی است و این صفت، از آن میث که فردیت را انکار می‌کند و فرد انسانی را به تسلیم در برابر غایات اجتماعی و نظامات مربوط به آن وامی‌دارد، آماده‌گر قبول نظام سرمایه‌داری و توسعه تکنولوژی است. وطن پرستی ژاپنی‌ها در واقع در مقابل ناسیونالیسم قرار دارد، چرا که ناسیونالیسم ملازم با معنای «حاکمیت ملی» است و به صرف وجود تمایلات مشترک قومی محقق نمی‌شود. اقوام و امم همواره وجود داشته‌اند، اما «ناسیون» - ملت - یک مفهوم جدید است متعلق به عرف سیاسی دنیای جدید که ضرورتاً حاکمیت را از آن ملت می‌بیند و لاغیر. در این معنا، حتی اگر دین مشترک را لازم، تحقق مفهوم «ملت» بگیریم - چنان که جمهوری اسلامی پاکستان با این انگار به استقلال از هند رسیده است - بازهم دین به تبع ضرورت حاکمیت ملتی که بر آن دین مستجمع شده‌اند به حکومت اضافه می‌شود و نه چون امری که خود مستقلاً بتواند حکومت داشته باشد.

شینتویسم یک «دین اساطیری» است و بنابراین، نسبت پیرروانش با معتقدات خویش نه از عقل متعارف منشأ گرفته است و نه از وحی. سفت کوشی مردمان ژاپن در مسیر طلب و وفاداری شان به معتقدات خویش اگر چه می‌تواند به صفات نژادی شان رجوع داشته باشد، اما ناشی از این خصوصیت نیز هست که ایمان اساطیری فارغ از تعلق است. دانش پژوهان ژاپنی در جریان رویکرد تاریخی این قوم به غرب هرگز اشتیاقی برای فلسفه و علوم نظری نداشته‌اند و تلاش پیشروان اقتباس از دنیای جدید

یکسره وقف علوم عملی بوده است. پزشکان ژاپنی در قرن هجدهم وقتی با دشواری فراوان به منابع هلندی علم آناتومی دست یافتند، جسد یک جنایتکار مکتوم به مرگ را با استفاده از کتاب‌ها تشریح کردند و با تحمل مشقت بسیار دست به ترجمه کتاب‌ها زدند، در حالی که نهایت تلاش آنان نمی‌توانست روزانه به ترجمه بیش از ده سطر منتهی شود.

تعقل لاجرم همراه با شک است و شک، هم گذرگاه یقین است و هم پرتگاه شیطان. ایمان اساطیری فارغ از تعقل است، اما ایمان دینی - در ادیان مبتنی بر وحی - اگر چه فی‌مذکماله فراتر از تعقل است، لکن خود را در تعقل و تفکر تاریخی باز می‌یابد و کمال می‌بخشد، تا آنجا که در آخرالزمان به کامل‌ترین صورت تمقق خویش واصل می‌شود و حکومتی جهانی برپا می‌دارد. جامعه ایمانی اساطیری با انکار معتقدات خویش می‌تواند عرصه تعقل محض واقع شود، چنان که در یونان باستان اتفاق افتاد. سر آنکه یونان مولد فلسفه است در همین جاست که عقل فلسفی صورت انکاری ایمان اساطیری است - و البته در این سفن مسامحه‌ای بسیار وجود دارد. به این معنا، مکتب اصالت عقل در مقابل مکتب اصالت ایمان نیز قرار می‌گیرد. راسیونالیست‌ها هیچ مکتبی را، مگر از طریق عقل و منطق متعارف، نمی‌پذیرند و «راز» را انکار می‌کنند. عقل متعارف رو به پایین دارد عالم بالا را انکار می‌کند؛ زمینی است و درجست وجوی سادگی از راز می‌گریزد و در نظرش آنچه منطقی نیست وجود ندارد؛ از مطلق‌گرایی فرار می‌کند، اگر چه خود بر اصالت منطق تا مدّ اطلاق اصرار می‌ورزد.

شیتتوییسیم اگر چه مبنایی راسیونالیستی ندارد، اما از آنجا که متکی بر نموی ومدت وجود اساطیری است که در صورتی انتزاعی و بسیار ساده اجمال پیدا می کند، به سهولت با راسیونالیسم کنار می آید. در اساطیر شیتتو عالم بالا نمونه انتزاعی همین زندگی زمینی است و بنابراین، تقرب به عالم بالا مستلزم انکار میات دنیایی نیست:

در کتاب کوجیکی مسطور است که چون این فدای نرینه، یعنی ایزانگی، در بمر میط غوطه زد و به رسمی که هنوز نزد مردم ژاپن معمول است مراسم غسل را به جای آورد و بدن را از آلائش عالم سفلی پاک و مطهر ساخت، از گوشه پیشه چپ او بزرگترین و مهمترین الهه به وجود آمد که او را آماتراسو، الهه ی شمس، گویند... پس چون بار دیگر غسل کرد فدای دیگری از گوشه پیشه راست او به نام تسوکی یومی یا الهه قمر به ظهور رسید و از منفردین او فدای طوفان به نام سوسا-نو-وو خلق شد، و این فدایان هر یک در قبه آسمان بر مسند جلال خود آرام گرفتند.

چون چند سالی بر آمد روزی الهه آفتاب، آماتراسو، از فراز فلک بر عرصه خاک نظر افکند و مشاهده نمود که بر روی جزایر، در مد نظر او، آشفستگی بسیار و اختلال فراوان موجود است و یکی از فرزندان فدای طوفان بر آن خاک حکومت می کند.

از این رهگذر دلگیر و غمگین شد، پس به نبیره خود که نی نی جی نام داشت امر فرمود که از آسمان به زمین فرود آمده به آن جزایر [ جزایر ژاپن ] برود و از جانب وی در آنجا حکمفرمایی کند. کلماتی که الهه آفتاب به نبیره خود گفته جزو ادعیه مقدس مردم ژاپن است و هنوز هر طفل فردسال آن را از بر داشته، تکرار می کند.

در آنجا می گوید:

« در این سرزمین بارور و سبز، و در آن مزارع برنجهای تازه، باید فرود آیی و کار آنجا را به سامان آوری.» نی نی جی فرمان مادر بزرگ خود را اطاعت کرد و نخست به جزیره کیوشو فرود آمد و در آنجا (روزگاری بزیست. فرزندزاده او، ژیموتنو، اولین فدایی است که در پیکر آدمیان مجسم گشته، صورت امپراتوری ژاپنی گرفت و از جزیره کیوشو به قلب جزایر ژاپن تافت و جزیره هوندو را مسفر کرد و تفتگاه خود را در آنجا قرار داد. امپراتور ژاپن صورت مجسم نبیره فدای خورشید است و این اسطوره نشان می دهد که ومدت وجود اساطیری ژاپن مبتنی بر تجسم دنیایی فدایانی است که وجودشان متناظر با وقایع عالم طبیعت است: فدای خورشید، فدای قمر و متی فدای طوفان ( سوسا – نو – وو ) که دارای طبیعت فاسدی است، منشأ بسیاری از پلیدی ها. شرارت هایی که در اساطیر به فدای طوفان منتسب شده صورت انتزاعی ویرانی هایی است که طوفان واقعی به بار می آورد؛ و بر همین قیاس، فدایان بسیار دیگری که در عالمی متناظر با عالم طبیعت متولد می شوند، ازدواج می کنند، صامب فرزند می شوند، استممام می کنند، بیمار می شوند، فشم و مسادت می ورزند، گریه می کنند، ناسزا می گویند، یکدیگر را به قتل می رسانند... و می میرند. فدایان اساطیری ژاپن اروامی هستند که از طبیعت انتزاع شده اند: بادهای، آتش، رعد و برق، زلزله، آتشفشان، امراض، ستارگان، دریاها، کوه ها، رودخانه ها، درفتان، سنگ ها، خوردنی ها، نوشیدنی ها و همه آنچه که هست، یا مفاهیمی چون « باروری » و « فراوانی » که باز هم از عالم طبیعت انتزاع می شوند. فدای آتش، کاگو – تسوچی، منشأ فشمی و قحط سالی است که مادر خود فدای

زمین را به هلاکت می رساند. فدای آسمان، ایزاناگی، او را به ضربه شمشیر از پای می اندازد و فدایان رعد و برق و طوفان و باران پدید می آیند و از کاگو - تسوچی انتقام می گیرند.

لِفظ « کامی - نو - میچی » در زبان ژاپنی مترادف شینتو یا شین تائو است که در زبان چینی به معنای « راه فدایان » است. « کامی » - که مفهوم تمت اللفظی آن « بالاتر » است - به همه ذوات طبیعی که مستحق احترام و تمسین یا ترس هستند اطلاق می شود: گیاهان و درختان، حیوانات، کوه ها و دریاها، افراد بشر و حتی موجودات شرور و موهوم. به نظر می رسد که اسطوره های کامی - نو - میچی بیان کننده روابطی هستند که بین ذوات موجودات طبیعت، در آینه « ضمیر جمعی » این قوم وجود دارد.

امساس پیروان شینتو در برابر کامی، امساس بیم کودکی است که پس از طی طریق در جنگلی روشن، به ناگاه خود را در برابر غاری تاریک و پوشیده از درختان کاج بیابد. آنان اموات و نیاکان خویش را نیز با چنین امساسی می پرستند. الهه گان - آنان که در بالا هستند - نه تنها واجد انفاسی قدسی و اروامی متعالی نیستند، بلکه فصائل آنان صورتی انتزاعی از همین فصائل سفیف دنیایی است. تلاش اسطوره های کامی - نو - میچی عموماً متوجه تومیه وقایع طبیعی و ظاهری است و هرگز به وقایع باطنی نمی پردازند:



الهه فورشید که از اعمال زشت برادرش سوسا - نو - وو، فرمانروای مذکر تندفو، الهه طوفان، رنجیده بود در غاری گوشه گرفت ( کسوف ). سعی مردمان و الهه گان دیگر برای بیرون کشاندن او از غار بر عبث بود. سرانجام یکی از الهگان برهنه شد و هرزه وار بر طشتی واژگونه دست افشاند و پای کوفت ( آیین باروری ) چنان که همه ساکنان آسمان را به فنده انداخت. الهه فورشید از سر کنجکای زنانه سر از غار بیرون کرد تا بر آنچه می گذرد آگاهی یابد. آئینه ای کنجکای اش را بیش تر برانگیخت؛ او را گرفتند و از غار بیرون کشیدند و بار دیگر زمین از روشنایی فورشید بهره مند شد ( رفع کسوف ).

دین بودایی ژاپنی نیز که وابسته به شافه ماهایانا ( ارا به بزرگ ) است، فلاف دیگر کشورهای آسیای شرقی، بیش تر رستگاری برای همه ابنای بشر را تبلیغ می کند تا تعالی نفس را. برتری الهگان در تقدس و طهارت و یا فضائل آنان نیست و بنابراین، اطاعت مردمان از فرمانروایانشان نیز مشروط به وجود تقدس و طهارت و تقوا و فضیلت در آنان نیست. صحنه ای از عبور موکب دایمیوها ( ملاکان بزرگ ) در قرن هفدهم می تواند پرده از باطن تعبدی بردارد که پیروان دین شینتو را نسبت به امپراتوران و فرمانروایان قوم، به صورتی غیر مشروط ملتزم می داشته است:

مردمانی که در توکائیدو ( راه شرقی دریا ) میان پایتخت قدیم و جدید در حرکت بودند، هر گاه که به موکب سروری بزرگ بر می خورند پراکنده می شدند و در هر دو سوی جاده زانو می زدند و سجده می بردند تا آن موکب عبور کند. پیشاپیش، جنگاوران سامورایی می آمدند با شمشیرهایی دراز و دشنه هایی کوتاه. آنگاه یکی از وابستگان

برجسته مالک بزرگ که خود بر پالکی نشسته بود همراه با پاسبانانش از راه می رسیدند. از آن پس آنان خدمتکاران می آمدند با زنبیل ها و صندوقچه هایی پر از آذوقه راه و اشیای گرانبها و سپس گروهی دیگر از سامورایی ها با درفش و پس از ایشان خود دایمیو که در تفت روانی آرمیده بود، همراه با گروهی بزرگ از سامورایی ها و خدمتکاران که عقیدار کاروان به شمار می آمدند. عدد کاروانیان این موکب از صد تن و گاه از هزار تن می گذشت؛ و اگر کسی از مردمان، امترام و اعتنای لازم را روا نمی داشت او را مثله می کردند و می گذشتند. و این حق قانونی سامورایی بود.

اطاعتی چنین، فارغ از تعقل است، و اراده انسانی، اختیار و استقلال او، و اعتبار ذاتی فرد را انکار می کند و تا بشر از خود حقیقی فویش که مظهر اسم « مختار » است و امانتدار ازلی حقیقت، بیگانه نشود نمی تواند تسلیم اراده دیگری شود. آیین ها که صورت ظاهری مْجملی از فرهنگ قومی و معتقدات مذهبی هستند، هر چند از یک جانب مردمان را توسط اعمال و اورادی که صورتِ مبدل همان فرهنگ هستند بر آن معتقدات نگاه می دارند، اما از جانب دیگر، با اصالت دادن به عمل ظاهر، باطن آن فرهنگ را انکار می کنند. عادت ویرانگر ایمان است، چرا که میان عمل ظاهر و حکمت باطنی آن عمل فاصله می اندازد و اعمال و اذکار و اوراد را از روح تهی می سازد. از همین روی، اعتنای ادیان باطن گرا به اعمال ظاهری به کم ترین مدّ فویش می رسد و در مجامع نظامی که عمل گروهی باید از سر تسلیم محض و با انکار انگیزش های فردی صورت گیرد، نظم ظاهری تا مدّ اطلاق محکم و دقیق می شود. در همه ارتش ها معمول است که فرد را تا آنجا به اطاعت محض عادت می دهند که در هنگام عمل به

فرمان، فرصت تعقل و تردید پیدا نکند و اراده اش در اراده سلسله ای از مراتب طولی فرماندهی مستمیل شود.

تمدن غرب آدابی نظام یافته و مرتبت بر تفکر و فرهنگ فویش دارد و به عبارتی دیگر، شریعتی متناسب با ماهیت فویش که با هیچ شریعت دیگر جمع نمی شود، مگر آنکه آن را قابل و پذیرای فویش بیابد. شریعت صورت ظاهر مقیقت دین است و مهم ترین خصوصیتی که ژاپن را آماده قبول نظام سرمایه داری و توسعه تکنولوژی ساخته این است که آیین شینتو فاقد یک نظام معین اخلاقی است که بر آن اطلاق شریعت روا باشد. اگر چه ابزار محصول تکنولوژی غربی، به اعتبار صور ماهوی شان، کم و بیش مامل فرهنگ غرب هستند، اما هرگز به اعتبار استفاده از این محصولات - و متی پیشرفته ترینشان - نمی توان در تقدیر تاریخی غرب سهیم شد و به آنجا رسید که ژاپن امروز رسیده است. ( با صرف نظر از مقدمات این بحث، که به چون و چرا کردن در ضرورت دستیابی به توسعه تکنولوژی می پردازد) .

سنت و شریعت هماره در برابر رویکرد تاج و تمام به تمدن جدید مقاومت می ورزند، اگر چه غالباً در برابر مقتضیات زمانه، یعنی ضرورت استعمال ابزار تکنولوژیک، تسلیم می شوند. امج سنتی و دینی در برابر جاذبه ابزار اتوماتیک و آداب تمدن جدید ناگزیر می شوند که تن به یک تسلیم مشروط بسپارند، با این انگار که امکان گزینش در ره آوردهای تمدن غرب وجود دارد؛ آنها تکنولوژی غرب را می فوهند، اما فرهنگ آن را نمی فوهند.

ژاپنی‌ها چنین اشتباهی را مرتکب نشدند و از همان آغاز، تمدد را همچون « فرایندی غیر قابل تجزیه » یافتند. سران حکومت، در اوان بازگشت امپراتور میجی و آغاز دورات تمدد، بر خود لازم دیدند که لباس شب بر تن کنند و هر یکشنبه شب را در باشگاه دولتی روکومیکان با والس و رقص‌های جمعی اروپایی بگذرانند و امپراتور ناگزیر شد که برای مبارزه با معتقدات بودایی مردم، گوشت گاو بفورد. آنها تکنولوژی جدید را چون یک سیستم به هم پیوسته یافتند که وجود هر یک از اجزای آن مستلزم وجود همه اجزای دیگر است و اما با این دریافت نیز اگر چه شرط لازم توجه تام و تمام به تمدد فراهم می‌آید، ولی کار به اتمام نمی‌رسد؛ شرط کافی آن است که امکان پذیرش شریعت جدید تمدن صنعتی برای یک قوم وجود داشته باشد.

این شرط نیز در ژاپن محقق بود. در کتاب‌هایی که به تاریخ ژاپن پرداخته‌اند می‌توان یافت که بعد از بازگشت امپراتور میجی و تشکیل حکومت مرکزی، مخالفت قلمروهای ملوک الطوائفی در برابر دگرگونی‌های ناگهانی و انکار میراث‌های کهن سنتی چندان ناچیز بود که شگفت می‌نماید. قلمروهای ملوک الطوائفی، علی‌رغم روح جنگاوری سامورایی، به سهولت راه حکومت جدید شدند و از همه امتیازات فویش در گذشتند و این امر اگر چه از یک جانب به سیطره سنت پرستش امپراتور بر روح و جان مردمان باز می‌گردد، اما از دیگر سو به این حقیقت رجوع دارد که شینتویسم صورت تشریحی مستحکم و نظام یافته‌ای ندارد.

آیین های مقدس شینتو، همچون آیین های قبایل غیر متمدن ساکن آفریقا و یا استرالیا، آیین های اساطیری است و صورت تشریحی ندارد. لفظ « تسومی » که به مفهوم « گناه » یا « جنایت » است با آنچه که در این ادیان الهی به این مفهوم وجود دارد کاملاً مغایر است. « تسومی » با آیین های مربوط به پلیدی زدایی پیوند دارد، نه با اساس گناه مذهبی؛ و پلیدی ( که گا ) به فون، مرگ، قاعدگی، مقاربت جنسی و زایمان رجوع دارد. در شینتو تصویری از بهشتی که با تعالی نفس حاصل آید و جهنمی که تجسم اعمال گناه آلوده باشد وجود ندارد.

ترجمه لفظ اومانیسیم به « آداب دانی » حاکی از این حقیقت است که قدمای ما در توجه به غرب، فواسته یا نافواسته، دریافته بودند که این رویکرد ماهیتاً فرهنگی است و برای تحقق آن ضرورتاً آداب متجدد باید جانشین شریعت شود. کشف مجاب و ایجاد ممانعت قانونی در برابر روضه خوانی و عزاداری ممره نتیجه و محلول چنین دریافتی است. قصد انکار این واقعیت در میان نیست که صورت سنتی شریعت از حقیقت دین فاصله داشته است، اما باید دید که آیا این معارضه با سنن، به قصد رجعت به حقیقت دین انجام می گرفته و یا با نیت رفع موانعی که در سر راه تجدد در جامعه سنتی ایران وجود داشته است. با این همه، غرب گرایی تاریخی این امت جز از مدود ظواهر فراتر نرفته است و نه این امت، که علی العموم هیچ یک از اقوام مسلمان آسیایی یا آفریقایی نتوانسته اند در تقدیر تاریخی غرب سهیم شوند و به تجدد و توسعه تکنولوژیک دست یابند.

« قانون مدنی و آداب اجتماعی » شریعت این دنیای جدید است و علم پرستی ( سیانتیسم ) حقیقت آن؛ و به ناگزیر مفهوم مقوقی « جرم » جانشین معنای دینی « گناه » شده و تمدد مستلزم تسلیم در برابر این شریعت جدید است. در نظام اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی غرب، نظام ظاهری در همسویی با غرایز سطحی بشر تا آنجا اصالت، اطلاق و گسترش یافته است که امکان رجوع به حقیقت وجود و فردیت حقیقی بشر و تأمل و تعمق در باطن آداب ظاهری دیگر وجود ندارد.

یک نظم ظاهری وقتی به سوی مطلق شدن میل کند، منافی اختیار و استقلال ذاتی فرد انسانی است و بنابراین، فرد در یک نظام ماشینی وظیفه ای جز آنچه آن نظام از او می خواهد بر عهده ندارد و این صورتی از بردگی است. پس همان سان که گذشت، فردیت انسان در تمدن غرب فردیت حقیقی نیست و چون « فرد حقیقی » موجود نباشد، از اجتماع این افراد نیز « جمع حقیقی » موجود نباشد، از اجتماع این افراد نیز « جمع حقیقی » صورت نمی بندد. در غرب نه فردگرایی حقیقی وجود دارد، نه جمع گرایی حقیقی، و آنچه هست دعوت به صورتی از نفس بشری است که در برزخ «نه انسان و نه میوان» در وضعی حقیقتاً ناپایدار و غیر قابل دوا معلق است.

« صورت نوعی کارگر » را تکنولوژی و کارفرما قالب گرفته اند و نظام کارخانه ای همه کارگران را بر همین مقیاس و مکیال قالب می گیرد و فردیت آنان را انکار می کند و وادارشان می سازد تا فصائل و صفاتی را که به تشخص و فردیت آنان باز می گردد کنار بگذارند تا بتوانند در این قالب « مفهوم نوعی کارگر » جای گیرند. جامعه

شناسی مفهومی ماکس وبر نیز بر مبنای همین « صور نوعی مفهومی » صورت پذیرفته است. نمونه ای از این صور نوعی را، آن سان که خود او بیان کرده است، می توان در تصور « انسان اقتصادی » که در حوزه متداول علم اقتصاد مبنای همه فرضیات واقع می شود، پیدا کرد. انسان اقتصادی، بر مسب تعریف، کسی است در جست و جوی سود بیش تر با مداول کار، و نیز کارگر کسی است کهفصایمی فردی اش در یک نظام انتزاعی ماشینی، متناسب با وظیفه ای که در مجموعه آن نظام از او خواسته شده، استماله یافته است.

صور نوعی مفهومی نه کاملاً واقعی هستند و نه کاملاً فرضی و تخیلی. اگر یک صورت کلی مثالی از زندگی بشر امروز انتزاع کنیم، این تعاریف در آن صورتِ مثالی واقعیت خواهند یافت. چه بسا در جامعه اقتصادی مغرب زمین هنوز هم باشند کسانی که انسان اقتصادی را متعهد نسبت به اخلاق دینی می فوهند، اما در صورت مفهومی منتزع از حیات بشر امروز، انسان اقتصادی همان سان تعریف می شود که گذشت: « کسی که در جست و جوی سود بیشتر با مداول کار است »، و این تعریف فارغ از تعهدات اخلاقی است و بنابراین، کسی که فوهد اخلاقی را قربانی سود بیش تر همراه با کار کمتر بکند از این صورتِ غالب اجتماعی عدول کرده است و چه بسا که در عرف جامعه اقتصادی غرب، انسان ابلهی باشد.

در ژاپن، تمقق این مفهوم – انسان اقتصادی – در همسویی با صورت مثالی جامعه امکان یافته است، اما در جوامع دینی این امکان وجود ندارد، چرا که با اخلاق ماکس

تعارضی غیر قابل حل واقع می شود. مسئله تعارض میان دین و رفتارهای اجتماعی دیگر، مسئله ای است که ماکس وبر را بیش از دیگر مسائل به خود جلب کرده است. او بمق دریافته است که این تعارض خاصّ ادیانی است که از اعتقادات قلبی به سوی امکان عملی میل کرده اند و در عین حال، در جست و جوی فلاح و رستگاری در ناکجا آبادی بیرون از این جهان هستند. و اگر نه، در ادیانی که صرفاً از مجموعه امکان اخلاق عملی در جهت سازگاری با دنیا تشکیل شده اند چنین تعارضی وجود ندارد. ادیانی که فلاح افروزی مطلوب آنهاست با وضع موجود و رفتارهای اقتصادی و سیاسی با آن به معارضه برمی خیزند. ماکس وبر صورت های گوناگون این تعارض را برشمرده است: مخالفت با ربا، تقدیس صدقه و قناعت... و تعارض پنهانی که میان اصل نوع دوستی و راسیونالیزاسیون اقتصاد جدید وجود دارد. اقتصاد جدید چیزی جز رقابت منافع نیست و مدّ عقل اقتصادی جدید را نیز اعتبارات و معاییر مبتنی بر این رقابت بی رحمانه و سودانگاران، تعیین می کند. این صورت مفهومی از عقل هر آنچه را که با مناسبات منفعت پرستانه انسان اقتصادی سازگار باشد عقلانی می شمارد و غیر آن را - هر چه باشد - عین بلاهت و جنون می داند.

ماکس وبر، آیین کنفوسیوس چینی و یهودیت تلمودی را از ادیانی می داند که اصالت را صرفاً در مناسک و شرایع می جویند. تمایزی که او میان این ادیان و ادیان اعتقادی محطوف به فلاح افروزی قائل می شود بسیار دقیق است. در اینجا قدرت و مضمور سنت تا مدی است که رفتار اخلاقی در میان دیوارهای امکان عملی محض و مناسکی که رابطه خود را با حکمت تشریح خویش بریده اند محبوس می شود و سود



انگاری متشرعانه - که در جست و جوی اجرِ بیش تر به ظاهر اعمال چسبیده است - راه را بر عبادت حقیقی و عرفان می بندد. و اما در این معطوف به فلاح افروی، میات دنیایی به فودی خود معنایی ندارد و به تبع معنایی که حکمت معنوی دین برای آن قائل می شود معنا می گیرد. و بر به غلط می پندارد چنین ادیانی از آرامش درونی برخوردار نیستند، چرا که همواره در درون خود گرفتار یک تعارض مل ناشدنی اند. او از معانی «طمأنینه» و «سکینه» غافل است، چرا که «سرپیشمه طلب حقیقی» را در درون انسان، آنجا که طالب و مطلوب یکدیگر را ملاقات می کنند، نمی شناسد.

ماکس وبر عمده ترین مسئله توسعه سرمایه داری را «بسط روح سرمایه داری» می داند. او در جواب به این پرسش بزرگ که چرا نطفه های سرمایه داری، که در دیگر تمدن ها نیز موجود بوده است، فقط و فقط در مغرب زمین در جهت تحولی چنین عظیم و نظام یافته انعقاد یافته اند به فلیقیات بورژواها توجه پیدا کرده است و می گوید آنچه را که دیگر تمدن ها کم داشته اند باید در همین جا جست: آمادگی اخلاقی برای بسط روح سرمایه داری. وبعد به مؤانستی که میان افلاق پروتستانی و روح سرمایه داری وجود دارد اشاره می کند. اگر چه سرشت فعالیت تجار، که بیش تر با امور دنیوی مُجانست دارد تا با امور روحانی، امری منمصر به تاریخ و جغرافیای مغرب زمین نیست، اما وقتی که این سرشت در عرصه آماده ای که با پوریتانیسم و پروتستانیسم در جامعه غرب فراهم آمده است به صورت فلیقیات نخستین کارفرمایان سرمایه داری اروپا تظاهر می یابد، روح سرمایه داری به صورتی که در غرب اتفاق افتاد بسط پیدا می کند و تمدن جدیدی را بنیان می گذارد. مراد وبر از «عقلانی کردن اقتصاد» که آن را

خصوصیت منمصر به فرد تمدن غرب می داند همین است، چرا که مؤمن پوریتان نه تنها لازمه دینداری را مخالفت با

وضع موعود نمی بیند، بلکه فواست فداوند را متناظر با کارآیی، ثمر بخشی و توفیق اجتماعی فویش می داند.

در ژاپن نیز، همان طور که گذشت، در جست و جوی عرصه آماده ای که روح سرمایه داری در آن بسط یافته است باید متوجه خلیقات پیروان شینتو و خصوصیات این دین اساطیری بشویم و البته در کنار آنچه مذکور افتاد، شاید این نکته چندان اهمیت پیدا نکند که توسعه اقتصادی ژاپن بیشتر بر همکاری جمعی متکی بوده است تا رقابت منافع – آن سان که در اقتصاد لیبرال معمول است – و در جایی که رقابت آزاد منافع در غرب به نفع ضرورت اقتصادی وجود دولت انجامیده است، در ژاپن این دولت است که به نظام تولید جهت و ومدت می بخشند.